



**میترا فردوسی / پژوهشگر مطالعات فرهنگی**  
او در متن زیر از جزئیات پرونده ویژه این شماره نوشته



# درس‌وگ آغوش‌های تسلی‌بخش

اگرچه هیچ زمان مناسبی برای از دست دادن یک نفر وجود ندارد اما شرایط فعلی قطعاً نامناسب‌ترین زمان برای فقدان و از دست دادن است؛ برای کسی که عزیزی را در روزگار بی‌رحم کرونا و به خاطر آن، از دست می‌دهد مصیبت به تمامی رخ داده است؛ گویی نقطه اوج سناریوی مصیبت‌های عصر کرونا، همین مرگ‌های بی‌درپی و بازمانده‌های تنها و بی‌تسلی است. عزیزم‌ده‌ها در این ایام، تنهاترین انسان‌های روی زمین‌اند. ماتم‌زدگان تنهایی که نه می‌توانند به مرده خویش نزدیک شوند و نه می‌توانند برای اندکی تسلی خود را در آغوش زندگان ببندازند. کرونا همان‌طور که ما را در سوگ خیلی از روابط اجتماعی و جزئیات زندگی روزمره گذاشته اینجا هم با اقتدار وضعیت تروماتیک را تشدید می‌کند؛ عزایی در کار نیست. قرار است «فاصله»، تکلیف همه چیز را در این عزا معلوم کند. شاید در کشورهای دیگر



که بار اصلی سوگواری کردن بر دوش فرد است و عزاداری و شیون جمعی معنایی ندارد این وضعیت چندان غریب نباشد اما برای ما ایرانی‌ها که سوگ خود را در آغوش یکدیگر سبک می‌کنیم این یک تجربه آخرالزمانی است. حرف از یک حکایت غریب به وسعت یک سوگ ناتمام، یک عزای بی‌سرانجام و یک ماتم سرکوب شده است. باید آن را به وادی تحلیل بکشانیم و ابعادش -چه منفی و چه حتی مثبت - را از نظر بگذرانیم. این کاری بود که خواستیم در پرونده ویژه این شماره انجامش دهیم. در این راستا در گفت‌وگویی با دکتر مهرداد عربستانی از تجربه سوگ ناتمام در دوران کرونا گفتیم و از فرصتی که در این دوره برای بازاندیشی در عزاداری‌های پر تکلف و پر خرج به دست آمده، دکتر رضا تسلیمی طهرانی در خصوص ویژگی‌های خاص مراسم عزاداری مجازی و ختم آنلاین در این دوران نوشته است. دکتر آرش حیدری در مورد انگ و برچسب «مرگ کرونا» و تأثیری که در طردشدگی بازماندگان می‌گذارد گفته و هاجر قربانی، درباره تجربه تنهایی دم‌مرگ فوت‌شدگان در اثر کرونا و فرآیند ناتمام ماتم در بازماندگان نوشته است. در نهایت جستاری می‌خوانید از مهدی جلیلی که از تجربه زیسته تلخ خود در مواجهه با مرگ مادر در اثر کرونا و تجربه تلخ سوگواری تک‌نفره و بدون جمع نوشته است.



**۲+**

## مردن در اثر بیماری کرونا و فرآیند طردشدگی مضاعف انگِ مرگِ مسری



**آرش حیدری**  
عضو هیأت علمی دانشگاه علم و فرهنگ تهران

رنج‌آور بودن مرگ بیش از هر چیز برای زندگان است. ایده مرگ و اینکه «ما خواهیم مرد!» ایده‌ای است که زندگی زندگان را می‌آزارد. به همین خاطر است که مرگ‌اندیشی و پذیرش متناهی بودن زندگی، عملی است صعب که کار هر کس نیست. پذیرش این تقدیر، کاری است بس دشوار و همراه است با سلوکی غریب در جهان درونی. شرکت در مراسم تدفین، نوعی نزدیک‌شدن به آستانه‌های مرگ است، خیره در مرگ نگریستن و این پیغام را به خود دادن که «چه خوب که هنوز نوبت من نرسیده است.» اما توأمان این صدا نیز شنیده می‌شود که «نوبت تو هم خواهد رسید.» به همین خاطر، بودن در مراسم تدفین حسی دوگانه دارد: «هنوز وقت دارم» و توأمان «وقت تو هم تمام خواهد شد.» از این حیث مرگ برای زندگان بسی پیچیده است، زندگان‌اند که از مرگ می‌هراسند و مرگ پدیده‌ای است در جهان زندگان. بورخس در داستانی کوتاه به نام «جاودانه» ایده‌ای غریب را پیش می‌کشد. اینکه تنها موجودات فانی جهان انسان‌ها هستند و مابقی همه جاودانه‌اند، چراکه تنها آدمی است که ایده‌ای درباره مرگ دارد و لذا جهانش را جهانی فانی می‌پندارد. آیا موجودات دیگر هم به مرگ می‌اندیشند؟ کسی چه می‌داند؟ تا آنجا

که اندیشه مقوله‌ای است بشری، پس گویی تنها بشر است که به مرگ خود می‌اندیشد و از این رو فانی است. دقیقاً به همین معنا است که بودن در مراسم تدفین نه صرفاً اعلام حضور از سر شعاری معمول که نوعی کنار هم ایستادن زندگان است برای قوت قلب دادن به خود و کاستن از وحشت فانی بودن. به همین خاطر است که تلاش می‌شود فاصله‌ای «منطقی» با تن مرده حفظ شود. نه آنقدر نزدیک که هول دیدن تن بی‌جان زندگان را در برگیرد و نه آنقدر دور که بالکل ایده مرگ سرکوب شود. بودن در مراسم تدفین، یعنی بودن در چنین فاصله‌ای: حفظ فاصله‌ای معنادار با مرگ و بدن مرده. اما همه اینها زمانی معنادار است که تن مرده مرگش را «مسری» نکند، یعنی مرگ تنها در بدن او جا شده باشد و بنا نباشد که آن بدن مرگ را سرایت دهد. اگر چنین باشد آنگاه وحشت مضاعف خواهد بود. دقیقاً در اینجا است که مرگ مسری به یک انگ بدل می‌شود که باید از آن گریخت و از همه کسانی هم که با آن تماس داشته‌اند گریخت. اینجا است که آن مراسم و شعاری که بنا بود وحشت مرگ را تخفیف دهد، دود می‌شود و به هوا می‌رود. در حداکثر فاصله به زندگانی که حداقل فاصله را با بدنی حاوی مرگ داشته‌اند تسلیت می‌گوییم، خیلی دور، در حداکثر فاصله بی‌آنکه حتی به حریمی نزدیک شویم که در شعاع مرگ باشد. اینجا است که «انگ» متولد می‌شود. مردن در اثر بیماری مسری وحشت را مضاعف می‌کند چرا که گویی بنا است مرگ از قبر بیرون آید و هر چیز نزدیک به خودش را در برآید. تنهایی نزدیکان به

### «مرگ» پر تکرار دوران همه‌گیری، مناسک سوگ و عزا را به خاک سیاه نشانده است

مناسکی مرگ» در هر فرهنگ می‌شود. این بخش ساده و حل شده ماجراست. اما چگونه می‌توان فرهنگ‌ها و جوامع امروزی، بویژه در جهان مدرن و صنعتی شده را به مثابه یک فرم و صورت یکسان و همگن در نظر گرفت و نحوه مواجهه آنها را ترسیم کرد؟ سختی و پیچیدگی ماجرا از همین نقطه آغاز می‌شود. نقطه‌ای که به نظر من یکی از مهم‌ترین دلایل آشفتگی مدیران در چنین بحرانی است چراکه آنها شناخت کافی از مواجهه فرهنگ‌ها با مرگ و انواع مرگ ندارند و همچنین نسبت به پیامدهای اجتماعی قبل و بعد از آن هم ناآگاهند. به تعبیری دیگر اگرچه که همه ما تاحدی نسبت به پیامدها و احساسات طبیعی و شخصی سوگواری همچون انکار، انزوا، خشم، ناراحتی عمیق، فقدان، پوچی و افسردگی آگاه هستیم اما دانش زیادی از ابعاد اجتماعی و بسترهای فرهنگی نمایش جمعی «عزاداری» نداریم.

#### کرونا و تعلیق در برگزاری مراسم عزاداری

مناسک مرگ که در هر فرهنگی متفاوت برپا می‌شود با ورود مدرنیته تحت‌الشعاع قرار گرفته است. به گفته «والتر» با ورود متخصصان جدید مرگ، مرگ در دنیای مدرن تبدیل به یک امر عقلانی، پزشکی و بوروکراتیک شده است. پس مناسک پیرامونی این پدیده هم تغییری را به خود دیده است که در دوران کرونا به اوج رسید.



## لشکر ماتم‌زدگان تنها!



**هاجر قربانی**  
پژوهشگر حوزه مطالعات مرگ و عضو شورای علمی انسان‌شناسی و فرهنگ

گوش‌مان و چشم‌مان بر افزایش تعداد کشته‌شدگان ناشی از ویروس کرونا، عادت کرده است. قیاس این آمار گاه به تعداد کشته‌شدگان جنگ‌ها نسبت داده می‌شود تا بازنمایی از فاجعه قرن بیست‌ویک در جهان و پایان قرن چهاردهم در ایران باشد. در این میان، بسیاری از پژوهشگران، بویژه روانشناسان، بر اختلالات ناشی از حضور این همه‌گیری، بویژه اختلالات سوگواری در زندگی افراد، گروه‌ها و جوامع تمرکز کرده و به آن می‌پردازند؛ حال آنکه نباید فراموش کرد آنچه در بستر روانشناختی رخ می‌دهد قطعاً در یک بستر اجتماعی تجربه شده است. به عبارتی این بسترهای اجتماعی هستند که نقش مهمی در شکل‌گیری تجربه افراد جامعه از یک پدیده دارند. با این حال وقتی به کاوش و بررسی ادبیات پژوهشی جامعه‌شناختی و انسان‌شناختی، در سطح برون‌مرزی و درون‌مرزی، می‌پردازیم کم‌کم شاهد آن هستیم که پژوهشگران اندکی به مسأله مرگ‌های ناشی از کرونا و نحوه مواجهه جامعه با آن پرداخته‌اند.

#### ماتم: یک تجربه فرهنگی متفاوت

نگاهی به تجربه زیسته این روزهایمان بیندازیم. جهان، بی‌دری با مفاهیمی همچون «بی‌مناسکی»، «ماتم»، «رنج» و «سوگواری» مواجه است و درماندگی‌اش نه تنها در برابر مهار ویروس کرونا، که در برابر بدیهی‌ترین تجربیات فردی و اجتماعی عیان است. آیا تاکنون به این اندیشیده‌ایم که چه عامل یا عواملی منجر به این درماندگی اجتماعی و فرهنگی می‌شوند؟ چه عامل و عواملی منجر به بحران مدیریت مرگ‌ها، سوگ‌ها و عزاداری‌ها می‌شوند؟ پاسخ ساده اما پیچیده است. باید بدانیم که در مواجهه عمومی با پدیده مرگ اگر چه همه افراد شکلی از ماتم را تجربه و در برابر این ماتم، عزاداری می‌کنند و به سوگ می‌نشینند اما نه ماتم جهانی است و نه تجربه آن، بنابراین تجربه متفاوت از ماتم، موجب تغییراتی در «بسته